

# مطالعات تفسیری

فصلنامه تخصصی قرآن و متون اسلامی  
سال دوم / تابستان ۱۳۹۰ / شماره ۶

نقد تاریخیت قرآن  
علیرضا قائمی‌نیا

قانون‌گرایی حاکمان در نهج‌البلاغه  
محمد اسحاق مسعودی / ابراهیم کلانتری

اسیب‌شناسی روایات تفسیری  
محمد تقی دیباری بیدگلی

مقدمه‌ای بر تحقیق در مناسبات دین و روان از منظر قرآن  
احمد آقای زاده‌ترابی / علی نصیری

بررسی مستندات راه‌های انس بیشتر دانشجویان با قرآن  
بهروز بدانه‌پور

شفاعت عقوبت در قرآن و عهدین  
محمد کاوه

ساختار حکومت در نهج‌البلاغه  
علی اکبر نوایی / سید حسین سید موسوی



## ساختار حکومت در نهج البلاغه

\* علی اکبر نوابی

\*\* سید حسین سید موسوی

### چکیده

نهج البلاغه در حوزه فقه سیاسی، پس از قرآن کریم و سیره سیاسی پیامبر اکرم (ص)، بنیانگذار فلسفه سیاسی اسلام است که راهبردهای سیاسی روشنگرانه‌ای در زمینه حکومت و ساختار آن ارائه نموده است. حکومت، قدرت و ولایت بر جامعه از ناحیه خداوند به‌عنوان حق حاکمیت الهی به کسی منتقل می‌شود که وجودش سراسر، تجلی الهی است. حکومت وسیله اقامه حق و زدودن ظلم و ستم از جامعه است و حکومتی مشروع خواهد بود که از طرفی منشأ الهی داشته، حاکم آن واجد صلاحیت‌های ذاتی باشد، و از طرف دیگر از اقبال مردم بهره‌مند نمی‌باشد؛ چراکه مقبولیت مردمی حکومت باعث کارآمدی آن خواهد شد.

### واژگان کلیدی

حکومت، سیاست، قدرت، مشروعیت، مقبولیت.

aliakbar\_navaei@yahoo.com

shmosavi@ferdowsi.um.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۴/۲۳

\*. مربی گروه معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد.

\*\* استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد.

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۱۴

## درآمدی بر نوشتار

نهج البلاغه امام علی علیه السلام در حوزه فلسفه سیاسی، پس از قرآن کریم و روش و اعمال سیاسی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنیادگذاری فلسفه سیاسی اسلام را برعهده دارد. محور رهنمودها و راهبردهای سیاسی امام علی علیه السلام در نهج البلاغه با تکیه بر ایمان به خدا و با هدف نجات انسان‌ها از انقیاد نفس و شیاطین عبارت است. از تقرب به خدا و هدایت جامعه به سمت ارزش‌های والای معنوی برای خداگونه شدن انسان، اصلاح حکومت، قدرت و نوع حرکت اجتماع که در این میان، به مقوله حکومت یا ساختار و شاکله متمایزی از سایر حکومت‌ها، توجه ویژه‌ای داشته است.

در این بینش بویا و تکامل‌آفرین، حق حکومت فقط از آن خداوند است و جز او هیچ مرجع دیگری صلاحیت حاکمیت ندارد، مگر آنکه از جانب او شخصی به دلیل وجود تمایزات و داشتن اهلیت و صلاحیت، برگزیده شده، حاکمیت به او واگذار شود. بدین روی، مقوله مشروعیت نیز، با توجه به این ساختار و شاکله تأیید و تعریف خواهد شد. حکومت، دارای صبغه‌ای ربانی و الهی است و باید در مسیر خیر، فضیلت، عدالت و سعادت فرد و اجتماع، حرکت جامعه را تنظیم نماید.

نهج البلاغه، مسئله قدرت را که با حاکمیت و حکومت، پیوندی ناگسستنی دارد، فرایندی دانسته، که وسیله دستیابی به اهداف والای الهی است و لزوماً باید در اختیار انسان‌های صالح و بافضیلتی باشد که عنوان هادی، امام، راهبر و راهنما و والی امر و ... را به خود اختصاص داده‌اند. تنها چنین انسانی است که شایسته در اختیار گرفتن همه منابع قدرت (منابع انسانی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی) است. یا این رویکرد، باید حاکم، راهبر، هادی و صاحب اختیار جامعه، صادق‌ترین، منزه‌ترین، آگاه‌ترین و دلسوزترین عنصر اجتماع باشد و بتواند نقش الگویی، تربیتی و هدایتی را ایفا کند. بنابراین، حق در اختیار گرفتن منابع قدرت، ناشی از صلاحیت حاکم و اهلیت اوست. و با همین شاکله است که اطاعت او از ناحیه اجتماع، ضرورت می‌یابد؛ زیرا، انسان‌های تحت اراده او، طاعتش را بر خود لازم دانسته، انقیاد او را برعهده می‌گیرند.

امام علی علیه السلام در تصویری که از حاکم ارائه می‌دهد، او را خلیفه و جانشین خدا در تصدی

امور می‌داند؛ از این رو، این مسئله با متدی ویژه و متمایز از روش رایج تعریف شده است. شیوه نهج البلاغه در این خصوص، دین‌مدارانه و خداگرایانه، فیلسوفانه، حکیمانه، خردمندانه و مؤمنانه است. شیوه بازتعریف حکومت و حاکمیت در نهج البلاغه، هرگز متمایل به ملاک‌های جناحی، حزبی، شخصی و نفسانی نبوده، شیوه‌ای است، الهام گرفته از تعالیم قدسی الهی و عملی نبوی و راهبردی کسی که از متن شریعت و تعالیم نبوت با خبر بوده، درصدد به حرکت درآوردن قافله بشری از تاریکی‌ها به بستر نور و فضای نورانی حیات معقول معنوی است. این نکات مهم و تحول‌آفرین و جهت‌بخش، ما را بر آن می‌دارد که با تأمل و تدبیر در دریای پر راز و رمز نهج البلاغه، ضمن بهره‌مند شدن از گوهرهای موجود در آن، به بازشناسی بخشی از فلسفه سیاسی امام علی علیه السلام بپردازیم.

### نهج البلاغه، نیاز بنیادی زمان ما

با توجه به رواج تئوری‌های دنیامدارانه و اباحی‌اندیشانه، و غلبه نفسانیات بلوک‌های قدرت و حاکمیت عقل جزئی‌اندیش، امروزه در مقوله حکومت و حاکمیت نظام‌های سیاسی و حکومتی، گرایش عطش‌گونه به شهرت، موقعیت، برجستگی، سلطه‌گری و شهوت نمایان است؛ و از این رو، نهادهای سیاسی و مراکز قدرت، از معنویت، اخلاق، فضیلت و مفاهیم انسانی و ارزشی تهی گردیده‌اند. قدرت، به مثابه هدف، و حاکمیت، به مثابه نهاد سلطه بر جوامع تعریف شده، دیگر جایگاه و نقشی برای خدا و آموزه‌های وحیانی نمانده است و بدین‌روی فضیلت، صداقت، امانت‌داری و عدالت، شرط لازم حکومت بر جوامع انسانی شمرده نمی‌شود و صد البته که ریشه مشکلات بی‌شمار بشر امروز را باید در همین نگاه جست‌وجو کرد؛ از این رو، نهج البلاغه، به‌عنوان متنی عرفانی، الهی و حکمی، فلسفی، تاریخی، سیاسی، اخلاقی و ... در همه حوزه‌های یادشده، امروزه نیاز بنیادی و راهگشای زمانه ما، در جوامع دینی و اسلامی، به‌خصوص در جامعه‌ای است که مدعی ایجاد حکومتی بر مبنای راهبردها و تئوری‌های موجود در نهج البلاغه است؛ چراکه در این کتاب قویم و پر از اسرار و معارف ربانی و الهی، امام علی علیه السلام در مصدر و مسند امور حکمی، عرفانی، معنوی و سیاسی فعال، با تحلیل حکومت به شیوه‌ای الهی، ملاک‌های دوام، ماندگاری و

پویایی حاکمیت را باز نموده است، که البته باید همچون در و مرجان از لایه‌لای کلمات توراتی آن حضرت، استخراج شده، در جهت رفع نیاز امروز جوامع دینی و جامعه اسلامی موجود، به‌منزله راهکار، تذکار، طرح‌ها و شبهه‌هایی در باب حاکمیت و حکومت، تعریف، و به‌کار گرفته شود.

### مفهوم حکومت

بنیادی‌ترین و کلیدی‌ترین نکته در جهت‌شناسی فلسفه سیاسی، فهم معنایی است که در فلسفه سیاسی، از حکومت ارائه می‌شود.

حکومت، در لغت عبارت است از فرمان دادن، مسلط بودن یا مسلط شدن، فرمانروایی، قضاوت، داوری، پادشاهی و... (علی بابایی، بی تا: ماده حکمت)

در اصطلاح می‌توان مفاهیمی را از حکومت ارائه نمود.

حکومت، به معنای کوششی است برای تحت قاعده مشخص درآوردن یک سیستم سیاسی. (قلمداران، ۱۳۵۸: ۶)

در تعریفی دیگر:

حکومت، عبارت است از فرمانروایی یک شخص و یا یک هیئت حاکمه و یا هیئت‌های مختلف بر جامعه‌ای، به‌منظور تنظیم و اصلاح امور اجتماعی و انتظام در معاش آن جامعه (علی بابایی، ۱۳۸۵: ۱/ ۲۴۵)

در تعریفی دیگر چنین آمده است:

حکومت، مجموعه‌ای از سازمان‌های اجتماعی است که برای تأمین روابط اجتماعی و حفظ انتظام جامعه به‌وجود می‌آیند. (همان)

مفاهیم یادشده، کاملاً در ابهام قرار داشته، تعاریفی کلی‌اند که در هر سیستم حکومتی، می‌توان از این مفاهیم استفاده نمود. به‌عبارت‌دیگر، هر سیستم حکومتی، می‌تواند مدعی به‌کارگیری چنین مفهومی باشد.

گرچه در نهج‌البلاغه، رسماً از واژه حکومت استفاده نشده است، در تمام مواردی که بحث

ولایت، رهبری و زعامت سیاسی، اجتماعی و مدیریت جامعه انسانی مطرح است، منظور همان حکومت است. البته از واژه‌هایی نظیر امام، ولی، سلطان، حاکم، و ... برای شخصی که رهبری اجتماع انسانی و قافله بشری را برعهده می‌گیرد، استفاده شده است.

اشعث بن قیس، در دوران خلافت خلیفه سوم، والی و فرماندار بود، علی رضی الله عنه نیز، پس از خلافت او را به امارت برگزید. آن حضرت در نامه‌ای به او، ذهنیت و برداشت او از فرماندهی و امارت را به چالش کشیده، مفهوم سلطه‌گرانه، تحکم‌آمیز، مستبدانه و جبارانه از حکومت را به کلی نفی می‌کند. بخشی از نامه مزبور عبارت است از:

و أن عملک لیس لک بطعمه و لکنه فی عنقک امانه و انت مسترعی لمن فوقک، لیس لک ان تفتات فی رعیتک، و لا تخاطر الا بوثیقه، و فی یدیک مال من مال الله عز و جل و انت من خزانه حتی تسلمه الی، و لعلی الا اکون شر و لا تک لک، والسلام. (صبحی صالح، ۱۳۹۵: ۳۴۶ / ن ۵)

هانا بدان که یست فرمانروایی، برای تو طعمه‌ای نیست که فراجنگش آوری، ولکن حکومت، برعهده تو امانتی است. و تو در تیررس نگاه مافوق خود هستی که باید اطاعتش کنی، چنین حقی ترا نرسد که نسبت به رعیت، استبداد پیشه کنی. و بدون پیمانی محکم به کار مهمی اقدام کنی، در دست تو مالی از خدای بزرگ است و تو از خزانه‌داران و کلیدداران آن می‌باشی. و تا وقتی که آن را به من نسپردی در حفظ امانت کوشا باش، تا که به دست من بسپاریش. و بر من است که بر تو حاکمی بد و کینه‌توز نباشم.

همان‌طور که گذشت، نهج البلاغه، معمولاً کلماتی نظیر امام، والی، ملک، سلطان و ... را به جای کلمه حاکم به کار می‌برد، که از این استعمالات، به‌خوبی مفهوم ارزشی و الهی حاکمیت قابل فهم، درک و استخراج است. مثلاً می‌فرماید:

ان السلطان لامین الله فی الارض و مقیم العدل فی البلاد والعباد و وزعته فی الارض. (همان: ۳۴۶)

همانا زمامدار، امین خدا در زمین و برپا دارنده عدل در جامعه، و عامل جلوگیری از فساد، و توزیع‌کننده عدل او در زمین خداست.

از نوع مواجهه علی رضی الله عنه دانسته می شود که فهم خودکامانه و مستبدانه از حکومت، انسان ها و حاکمیت را به وادی انحراف و ظغیانگری می کشاند. در چنین صورتی است که حاکم، به جای خدا تصمیم می گیرد و می خواهد که مردم، بی چون و چرا و بدون ضابطه در برابرش تسلیم و مطیع باشند. بدین روی می توان، مفهوم ذیل را از حکومت در نهج البلاغه مطرح نمود:

حکومت، سیستمی اجتماعی، سیاسی است که از طرف خداوند و مردمی رشد یافته، به حاکم یا هیئت حاکمه و انهاد می شود. تا در پرتو آن، هدایت و اصلاح و انتظام اجتماعی در مسیر تکامل و بهروزی مادی و معنوی فرد و جامعه عینیت یافته، عملی گردد.

با تأکید بر این نکته است که ایشان بارها کلماتی همچون عبارت ذیل را مطرح می نماید:

و لا تقولن انی مؤمر امر فاطاع، فان ذلک ادخال فی القلب و منهکة للدين و تقرب من النیر، (همان، ۴۲۸ / ۵۳)

نگویید که من امیر و حاکم باید اطاعت شوم؛ زیرا این باعث انحراف دل و ناپودی دین و سبب نزدیک شدن به عقب گرد و ناپودی است.

بدین روی، در فلسفه سیاسی موجود در نهج البلاغه، حکومت، زعامت و سرپرستی بر جامعه، به منزله یک مقام دنیوی، پست و شغل مطرح نیست که اشباع کننده حس جاه طلبی، شهرت خواهی و بسط بساط شهوت باشد، بلکه امام رضی الله عنه به شدت این نگرش، را طرد، نفی و نکوهش کرده است که چنین چیزی را خوارتر، بی مقدارتر و کم ارزش تر از لنگه کفشی وصله شده شمرده، و آن را بسان و یا کمتر از استخوان خوکی در دست انسان جذامی می نگرد و از عطسه بزی ماده بی مقدارتر می خواند:

قال عبدالله بن عباس رضي الله عنه: دخلت على امير المؤمنين رضی الله عنه بندي قار و هو يخصف نعله فقال لي: ما قيمة هذا النعل؟ فقلت: لا قيمة لها! فقال عليه السلام والله لي احب من امرتكم الا ان اقم بها حقا او ادفع باطلا. (همان، ۷۶ / ح ۲۳)

عبدالله بن عباس می گویند: بر امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه در ذی قار وارد شدم، در حالی که آن حضرت، کفش خود را وصله می کرد، به من فرمود: قیمت این

لنگه کفش چه اندازه است؟ گفتم: این لنگه کفش قیمتی ندارد، سپس فرمود: به خدا قسم، این لنگه کفش در نظرم از امارت بر شما ترجیح دارد، مگر که به وسیله آن حقی را اقامه نموده و باطلی را برطرف سازم.

و نیز می فرماید:

اما والذي فلق الحبة و برة النعمة، لولا حضور المحاضر و قيام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله على العلماء ان لا يقازوا على كظة ظالم و لا سغب مظلوم لالتفت حبليها على غاربيها و لسقيت آخرها بكأس اولها و لا لفتيم دنياكم هذه اهون عندي من عفة غنر. (همان؛ ۵۰ / خ ۳)

قسم به آنکه دانه را شکافت و نسیم صبحگاهان را پدید آورد، اگر حضور مردم در صحنه نبود و حجت و دلیل بر مسئله تمام نشده بود و یاران در صحنه نمی بودند و خدا از دانایان پیمان نگرفته بود که بر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم، تحمل و صبر نمایند، مهار شتر خلافت را بر روی کوهانش می افکندم و همچون گذشته رهایش می کردم و نشان شما می دادم که این حکومت، در نظرم از عطسه بزی ماده هم کم ارجح تر است.

### منشأ و ملاک‌های مشروعیت حکومت در نهج البلاغه

یکی از مباحث مهم در بحث حکومت، مسئله مشروعیت است، که البته مشروعیت حکومت، به معنای مشروعیت حاکم و قانون است. قانونی که حاکم براساس آن، حاکمیت می نماید. مشروعیت، معادل واژه «Legitimacy» بوده، در فلسفه سیاسی، معادل روایی، قانونی بودن و رسمیت داشتن است. البته با مختصر تحلیلی می توان دریافت که مشروعیت، به مفهوم حق حاکمیت بوده، مراد از حقانیت، همان اهلیت، صلاحیت و قابلیت است. یعنی، شرط لازم مقوله حاکمیت اقتدار حاکمان و حکومت بر اعمال حاکمیت است؛ زیرا، هیچ فردی به طبع اولی، حق تسلط بر جان، مال و هستی جامعه را ندارد، مگر اینکه مسئله حقانیت، اهلیت و صلاحیت در میان بوده، پس از احراز صلاحیت و اهلیت نهاد حاکمیت، قدرت و تسلط بر اجتماع انسانی، به او وانهاده خواهد شد. در فلسفه سیاسی لیبرال، مردم، تنها منشأ واگذاری نهاد قدرت به حاکم، و مبنای مشروعیت او و واگذاری حاکمیت به اویند.



ژان ژاک روسو، در نظریه قرارداد اجتماعی، می‌گوید: «مبنای مشروعیت حکومت، اراده عمومی است.» (ژان ژاک روسو، ۱۳۶۸: ۹۸)

اگر همه یا اکثر مردم، خواهان حاکمیت فرد یا گروهی خاص باشند، قانون سیستم حکومتی را پذیرفته، بدان صحنه بگذارند، حکومت، حاکم و قانون موجود مشروعیت می‌یابد.

این نظریه در باور عمومی امروز دنیا رواج داشته، معتقد است، حکومت و قدرتی که از مسیر اراده و خواست عمومی مردم به فرد واگذار می‌گردد، مشروعیت داشته، دیگر مسیرهای انتقال قدرت، فاقد مشروعیت‌اند؛ یعنی، صرف انتخاب مردم، مبنای ملاک مشروعیت است. لازمه این دیدگاه عدم وجود پشتوانه حقیقی برای قوانین حاکم بوده، خدا به‌عنوان منشأ و مبنای اصلی مطرح نبوده، ماهیت قانون و صلاحیت‌های حاکم، به‌طور کلی معقول واقع شده است و ...

اما در نهج البلاغه مردم، متحصراً منشأ و ملاک مشروعیت نیستند؛ چراکه ممکن است جامعه‌ای دچار انحرافات فکری، اخلاقی و عملی شده، افکار مردم جنبه عقلانی، منطقی و الهی نداشته، فساد در ارکان فکری جامعه نهادینه شده باشد، که البته چنین مسئله‌ای در بسیاری از جوامع گذشته و امروز، کاملاً نمودار است.

### منشأ مشروعیت در نهج البلاغه

#### ۱. کفایت، اهلیت و صلاحیت ذاتی حاکم

در نهج البلاغه از حاکم، تصویری بدیع، همه‌جانبه، عقلانی، منطقی و بایسته ارائه شده است. مهم‌ترین مبحث در این زمینه مقوله اهلیت و صلاحیت حاکم است، که به‌عنوان پیش‌درآمد، می‌توان به آن پرداخت.

آن حضرت، درباره جایگاه حاکم می‌فرماید:

و مکان القم بالامر مکان النظام من الحرز یجمعه و یضمه، فان انقطع النظام تفرق

الحرز و ذهب ثم لم یجتمع مجدافیر: ایدا. (صیحی صالح، ۱۳۹۵: ۲۰۲ / خ ۱۴۶)

و مکان و جایگاه قیام‌کننده به امر حکومت (حاکم)، جایگاه بند تسبیح نسبت به

دانه‌هاست که آنها را جمع می‌کند و با یکدیگر ضمیمه‌شان می‌نماید و پیوند

می‌دهد؛ پس هنگامی که بند تسبیح بگسلد، دانه‌ها متفرق می‌شوند و هر یک به گوشه‌ای پراکنده می‌شوند و دیگر هرگز نمی‌توان آنها را با یکدیگر جمع نمود و نظامشان داد.

در ادامه همین کلام، در پاسخ به مشورت‌خواهی خلیفه دوم، با تأکید بر جایگاه مهم حاکم، او را به منزله قطب و اصل معرفی نموده است که باید فوق‌العاده مراقب باشد، تا فرو نپاشد.

ان الاعاجم ان ينظروا اليك غدا يقولوا: هذا اصل العرب فاذا اقتطعتوه استرحتم، فيكون ذلك اشد لکم علیک ... (همان: ۲۰۳)

عجم‌ها (ایرانیان) اگر فردا به تو بنگرند، خواهند گفت، که این، اصل عرب است، اگر این اصل و ریشه را قطع کنی راحت خواهید شد و همین موجب آن خواهد شد که بر تو هجوم برده و بتازند.

امام با توجه به این دیدگاه که حاکم، قطب، محور، مرکز، اصل، ریشه و بنیاد شمرده می‌شود، معتقد است، حاکم و امیر بر مسلمین، باید واجد صلاحیت و صفاتی مناسب با آن باشد.

امام در بخش کلمات قصار نهج البلاغه، با عباراتی بدیع و زیبا می‌فرماید:

لا یقیم امر الله سبحانه الا من لا یصانع و لا یضارع و لا یتبع المطامع. (همان: ۱۴۸۸ / حکمت ۱۱۰)

بر پا نمی‌دارد امر الهی را (حکومت و حاکمیت و زعامت را) مگر کسی که سازش‌کاری، معامله‌گری، ملاحظه‌کاری نداشته باشد.

معنای مضارعه، بسیار گسترده و عمیق بوده، مفاهیم بلندی را در خود نهفته است؛ مفاهیمی مانند: نپذیرفتن تملق و سالوس دیگران، خویشاوندباز نبودن، همچون گردنکشان حرکت نکردن ... و مضارعه، نشانه ضعف روحی شدید است و حاکم نباید خود را هم‌رنگ مردم نماید، (مضارعه به مفهوم همسانی و هم‌رنگی در امور دانی و پست با مردم است) و از طمع‌های خود پیروی کند (از طمع‌هایی که در درون می‌پروراند تبعیت ننماید).

فلا تکلمونی بما تکلم به الجبارة و لا تحفظوا منی بما تحفظ عند اهل البادرة و لا تخالطونی بالمصانعة و لا تظنوا بی استقلا فی حق قیل لی و لا التماس اعظام لنفسی

فانه من استقل الحق ان يقال له او العدل ان يعرض عليه كان العمل بهما انقل عليه  
فلا تكفروا عن مقالة بحق او مشورة بعدل. (همان: ۲۳۵ / ح ۲۱۶)

با من، به گونه‌ای که با جباران سخن می‌گویید، سخن مگویید، لقب‌ها و کنایات  
بر طنطنه بیان نکنید. ملاحظه‌کاری‌های متملقان را درباره من روا ندارید، که  
همچون جبارانم بیندازید مصلحت‌سنجی‌ها درباره من به کار مبرید، با من به  
شیوه سازش‌کاری و معامله‌گری و ... برخورد نکنید. گمان مبرید که اگر به حق  
به من سخنی گفته شود بر من سنگین آید، یا از کسی بخواهم صراحت تحلیل و  
تعظیم نماید که هرآن‌کس شنیدن حق یا عرصه شدن حق بر او گران آید، عمل  
به حق و عدالت برای او سنگین‌تر باشد. پس از گفتن سخن حق به من،  
خودداری ننمایید.

با چنین دیدگاهی درباره حاکم و فرمانروایی بر مسلمین، می‌فرماید:

ايها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم عليه واعلمهم يا امر الله فيه. (همان:  
۲۴۷، ح ۱۷۳)

ای مردمان، بی‌گمان برای تصدی مقام مدیریت و رهبری اجتماع، سزاوارترین  
فرد کسی است که در اجرای «حق و حکومت» از دیگران نیرومندتر و در  
آشنایی با فرمان خدا (در این زمینه) از همه داناتر باشد.

در اواخر دوره خلافت عثمان، که به جهت سوء مدیریت وی، ناهنجاری‌ها در جامعه نمودار  
شده بود، مردم خدمت علی رضی الله عنه رسیدند و از حضرت خواستند با عثمان سخن گویند، تا او از در  
عدل و داد درآید و با مردم بیادگیری نکرده، ظلم و بی‌عدالتی روا ندارد. حضرت با عثمان وارد  
سخن شد و جملات راهگشایی را به او یادآور شد. امام در بخشی از سخنانش چنین می‌فرماید:

فانه الله في نفسك فانك والله ما تبصر من عمي، و لا تعلم من جهل، و ان الطریق  
لواضحة و ان اعلام الدين لقائمة قاعلم ان افضل عبادالله عند الله امام عادل، هدی و  
هدی، فاقام سنة معلومة، و امانت بدعة مجهولة، و ان السن لسيرة، لها اعلام، و ان  
البدع لظاهرة، لها اعلام، و ان شر الناس عند الله امام جائر ضل و ضل قانات سنة  
ماخوذة و احبا بدعة متروكة، و اني سمعت رسول الله صل الله عليه و آله يقول يوتي  
يوم القيامة بالامام الجائر و ليس معه نصير و لا عاذر، فيلقى في نار جهنم فيدور كذا

تدور الرحي. ثم يرتبط في قعرها و اني انشدك الله الا تكون امام هذه الامة المقبول.  
(همان: ۲۳۴ و ۲۳۵ / خ ۱۶۴)

خدا را خدا را درباره خودت، که تو، به خدا قسم، چنان نیستی که احتیاج به بصیرت دهی از روی کوری داشته باشی (یعنی مسائل را می‌دانی) و نیاز به آموزش از روی جهل نداری (که به همه امور واقفی) همانا راه‌ها روشن‌اند و نشانه‌های دین بر پا و نمودارند. پس بدان که برترین بنده در نزد خداوند (رهبر عادل) است که خود هدایت یافته و هدایت می‌کند، سنت معلومه‌ای را بر پا می‌دارد و بدعتی را می‌میراند، همانا سنت‌ها و سیره‌ها روشن‌اند، بدعت‌ها نمودارند، و هر کدام آیات و علاماتی دارند، همانا بدترین مردم در نزد خداوند رهبر گمراه و گمراه‌کننده است که سنتی صالح را می‌میراند و بدعتی گمراهگر را احیا می‌کند. من از رسول اکرم ﷺ شنیدم که می‌فرمود: روز قیامت، رهبر ستمگر را می‌آورند در حالی که یار و نگهبانی ندارد، پس در آتش جهنم افکنده می‌شود و همچون سنگ آسیا می‌چرخد و به قعر جهنم فرو می‌افتد. تو را به خدا سوگند، عملی کن که رهبر مقتول و کشته شده این امت نباشی.

و قد علمتم انه لا ينبغي ان يكون الوالي على الفروج والدماء والمغانم والاحكام و امامة المسلمين البخيل، فتكون في اموالهم نهمته، ولا الجاهل فيضلهم بجهله و لا الجاني فيقطعهم بجفائه و لا الخائف للذول، فيتخذ قوما دون قوم، و لا المرتضى في الحكم فيذهب بالحقوق، و يقف بهادون المقاطع، و لا المعطل للسنة فيهلك الامة. (همان: ۱۸۹، خ ۱۳)

و به‌دورستی که می‌دانید، که سزوار نیست که حاکم و فرمانروای بر زنان و خون‌ها و اموال و غنیمت‌ها و احکام و امامت بر مسلمین، بخیل باشد، تا با حرص و ولعی افزون، اموالشان را بجاید. و نیز نباید جاهل باشد تا با جهلش مردم را به گمراهی کشد و نباید جفاییش باشد تا با جفاگری حقوقشان را قطع کند، و نه در تقسیم اموال، به جور و ستم عمل کند، تا در نتیجه، گروهی را بر گروهی ترجیح دهد و نیز نباید رشوه گیرنده باشد تا در پرتو رشوه‌خواری حقوق را زیر پا نهد، و حدود الهی را متوقف کند و نباید سنت را تعطیل نموده تا امت به هلاکت رسد.

تاکید بر مقام ممتاز خویش

علی ﷺ در این راستا با اشاره به صفات عالی رهبری و مقام ممتاز، اهلیت و اولویت خویش

برای حکومت، خود را سزاوارتر از دیگران برای رهبری اجتماع معرفی می‌نماید. در خطبه شششنبه، درباره اولویت خویش، به دلیل داشتن امتیازات رهبری، فرموده است:

اما والله لقد تفضها فلان و انه ليعلم ان محلي منها محل القطب من الرحي، يتحدر عني السيل ولا يرقى الى الطير... (همان: ۴۸ / ح ۳)  
قسم به خدا که پیراهن خلافت را فلانی، غاصبانه پوشید و حال آنکه می‌دانست جایگاه من در حکومت، همچون جایگاه سنگ آسیا در آن است. از وجود من سیل علوم و دانش‌ها سرازیر می‌شوند و پرواز آیدش‌های عظمت را در زمین یابد.

در خطبه ۱۷۲ نهج البلاغه آمده است:

و قد قال قائل: انك على هذا الامر باين ابي طالب حريص، فقلت: بل انتم والله احرص و ابعده، و انا اخص و اقرب و انما طلبت حقالي و انتم تحولون بيني و بينه و تضربون وجهي دونه فلما فرغتم بالحجة في الملاء الحاضرين، هب كانه بهت لا يدري ما يجيبني. (همان: ۲۴۶ / ح ۱۷۲)

شخصی به من گفت: پسر ابوطالب، تو بر امر خلافت حریصی، من به او گفتم: بلکه شما حریص‌تر و از پیامبر و تشابه با آن دورترید و من از نظر تشابه و خصال روحی و جسمی نزدیک‌ترم، من حق خود را طلب کردم و شما می‌خواهید میان حق من و من حائل و مانع شوید و مرا از آن، منصرف سازید. همین که من با این استدلال قوی او را گویدم، به خود آمد و نمی‌دانست که در جواب من چه بگوید.

در نهج البلاغه، در راستای همین مسئله (صلاحیت و کفایت ذاتی حاکم)، نکات فراوانی وجود دارد که در بخش حکمت‌ها، حکمت ۱۶۱ در نفی استبداد، حکمت ۱۶۷ در نفی عجب و خودپسندی حاکم، حکمت ۱۶۹ لزوم بصیرت برای حاکم، حکمت ۱۷۶ سعه صدر حاکم، حکمت ۱۷۹ لزوم دوری از لجاجت با توده مردم، حکمت ۱۸۱ نفی تفریط، حکمت ۱۸۸ تسلیم حق بودن، حکمت ۲۰۶ لزوم حلم و بردباری، حکمت ۲۲۱ صفاپسندی نکردن در برابر مردم، حکمت ۲۲۴ لزوم تحمل مشقت‌ها، پایداری، عدالت‌ورزی، تواضع، برخورداری از هیبت و حلم و یاری رساندن به مردم، حکمت ۲۹۳ در لزوم مشاوره نکردن با افراد کم‌خرد و نادان، حکمت ۳۲۷ در دوری از کبر یا خود بزرگ‌پنداری، مطرح شده که از باب نمونه به این حکمت

و نکته نورانی اشاره می‌کنیم.

روي انه عليه السلام لما ورد الكوفة قادما من صفين مر بالشباميين، فسمع بكاء النساء على قتلي انصفين، و خرج اليه حرب بن شرحبيل الشبامي و كان من وجوه قومه، فقال عليه السلام له: انقلبكم نساءكم على ما اسمع؟ الا تهوئهن على هذا الرنين، و اقبل حرب يمشي معه و هو عليه السلام راكب، فقال عليه السلام ارجع فان مشي مثلك مع متلي فتنة للوالي و مذلة للمؤمن. (همان: ۵۲۲ / حکمت ۳۲۲)

نقل شده که آن حضرت، هنگامی که از صفین به کوفه باز می‌گشتند، در مسیر خود، به شبامیین برخوردند (شبامیین طایفه‌ای در کوفه بودند) آن حضرت شنیدند که زنان شبامی بر کشتگان صفین گریه می‌کنند. شرحبیل شبامی، پشت سر آن حضرت راه افتاد. حضرت فرمود: آیا زنانان بر شما غلبه کرده‌اند و شما نتوانسته‌اید از گریه بازمان دارید؟ چرا نهی نمی‌کنید که نگریند؟ در همین حال، شرحبیل شبامی، پشت سر آن حضرت حرکت می‌کرد و امام سوار بر مرکب بود، حضرت به او فرمود: بازگرد، ای شرحبیل، زیرا راه رفتن فردی مثل تو، پشت سر فردی همچون من، فتنه‌ای برای حاکم است و سبب ذلت و خواری مؤمن است.

افزون بر این صفات و خصلت‌ها که سبب کفایت ذاتی حاکم است، در نامه آن حضرت به مالک اشتر، انبوهی از صفات برای حاکم بیان شده است که بدون آن صفات و والایی‌ها و برجستگی‌ها، حاکم، صلاحیت حکمرانی نخواهد داشت.

فضیلت شخصی که از راه دانش و آگاهی و صفات والا و برجستگی‌های خصلتی و نفسانی، به حاکمیت و قدرت دست می‌یابد، بسیار فراتر از حد دیدهای ناقص است، چنین فردی محور حرکت جامعه قرار می‌گیرد، زیرا انسان‌های فضیلت‌دوست و عدالت‌خواه، به سوی او گرایش می‌یابند و مجذوبش می‌شوند. فرهیختگی حاکم، احترام افراد را نسبت به خود برمی‌انگیزد و افراد، شیفته او می‌شوند، و همین شیفتگی، منشأ مهمی برای اقتدار اوست و لزوماً شیفتگی به حاکم، در پرتو خصلت‌های ذاتی او فراهم می‌گردد، و از او چهره‌ای فرزانه، عالی، مقتدر و شجاع به نمایش می‌گذارد... بنابراین، صفات و ملکاتی همچون علم، شجاعت، عدالت، سازش‌ناپذیری، هدف‌داری، قاطعیت، احترام متقابل و

خصیلت‌های والای اخلاقی در او شرط است و این، همان نکته‌ای است که ما تحت عنوان کفایت ذاتی حاکم از آن یاد می‌کنیم. (نوابی، ۱۳۸۱: ۲۵۶)

## ۲. منشأ الهی و دینی

ملاک و منشأ مهم دیگری که در نهج‌البلاغه، سبب حقانیت حکومت، حاکمیت و اقتدار حاکم می‌شود، منشأ الهی، فکری و عذهی حکومت و حاکم است؛ یعنی، حاکم باید از جانب خداوند برگزیده شده باشد، که البته سبب این برگزیدگی هم، همان خصیلت‌های والا در حاکم است که این شایستگی را به او می‌بخشد تا از جانب خدا، چه به نص و چه به تعیین، و چه با بیان صفات و والایی‌ها و خصیلت‌ها انتخاب شود. در تصویری که نهج‌البلاغه از این مسئله ارائه می‌دهد، قدرت و حاکمیت از ناحیه خداوند و دین، برای حاکم جعل می‌شود. تصویر سزبور جنبه سلسله مراتبی طولی داشته، در این سلسله ابتدا پیامبر و بعد از ایشان معصومین و اهل بیت او و در دوران غیبت معصومین، انسان‌های شایسته‌ای که واجد صفات والایند، به نصب الهی، چه مستقیم و چه غیرمستقیم واجد صلاحیت حکومت بر مردم‌اند.

مرتضی مطهری در این زمینه می‌نگارد:

برخی می‌پندارند که در نهج‌البلاغه به هیچ‌وجه به مسئله نص اشاره‌ای نشده و تنها به مسئله صلاحیت و شایستگی اشاره شده است. این تصور صحیح نیست، زیرا اولاً در خطبه دوم نهج‌البلاغه صریحاً درباره اهل بیت می‌فرماید: «و فیهم الوصیة و الوراثة» یعنی وصیت رسول خدا و همچنین وراثت رسول خدا ﷺ در میان آنهاست. ثانیاً در موارد زیادی علی ﷺ از حق خویش چنان سخن می‌گوید که جز با مسئله تنصیب و مشخص شدن حق خلافت برای او به وسیله پیامبر اکرم ﷺ قابل توجیه نیست. در این موارد سخن علی این نیست که چرا مرا با همه جامعیت کنار گذاشتند و دیگران را برگزیدند، سخنش این است که حق قطعی و مسلم مرا از من ربودند، بدیهی است که تنها با نص و تعیین قبلی از طریق رسول اکرم ﷺ است که می‌توان از حق مسلم و قطعی دم زد. صلاحیت و شایستگی، حق بالقوه ایجاد می‌کند، نه حق بالفعل، و در مورد حق بالقوه سخن از ربوده شدن حق مسلم و قطعی، صحیح نیست. (مطهری، ۱۳۵۴: ۱۴۷)

یکی از مباحث عمده در نهج البلاغه، اشاره مؤکد به منشأ الهی حکومت و حق انحصاری خداوند بر حاکمیت است؛ از این رو، هیچ انسانی، بالاصاله، حق حاکمیت ندارد، مگر اینکه از جانب خدا، حاکمیت به او تفویض شده باشد. در خطبه شقشقیه، امام علی علیه السلام حاکمیت را حق خویش می‌داند که از جانب خدا به ایشان تفویض شده است؛ و تصریح می‌فرماید:

أری ثرائی نهباً. (صبحی صالح، ۱۳۹۵: ۴۸ / خ ۳)

حق موروثی خودم را می‌دیدم که به غارت رفته است.

حق موروثی، کنایه از وراثت معنوی و الهی است. علی علیه السلام، پس از قتل عثمان و بیعت مردم با ایشان، طی نامه‌ای به همه کارگزارانش در قلمرو عالم اسلامی چنین نگاشت: «پیامبر به من فرمود: ای پسر ابوطالب، ولایت بر امت من از آن توست».

این نکته نیز، به همان میراث الهی اشاره می‌کند که خدا به ایشان وانهاده است. این میراث یعنی حکومت براساس دین و قرار گرفتن در رأس حاکمیت دینی که او بدان اهلیت داشت.

تلاش در بازپس‌گیری میراث غارت‌شده

در این راستا آن حضرت، برای بازپس‌گیری میراث غارت‌شده خود کوشید. او همراه با همسر گرامیش با گرفتن دستان حسن و حسین علیهم السلام، به در خانه مهاجر و انصار می‌رفت و ماجرای غم‌بار انحراف سقیفه را به آنان یادآور می‌شد و از گذشته پرخطرهای که در کنار رسول خدا داشتند یاد کرده، سخنان پیامبر درباره خود، فاطمه و فرزندانش را یادآوری می‌نمود. این کار را تا حدی پیش برد که اتمام حجت شود و مردم بدانند که حکومت اسلامی، اهلیت می‌خواهد و باید من الله باشد و اجتهاد نمی‌تواند جایگزین نصوص الهی و نبوی شود. با همین ذهنیت بزرگ بود که در برابر پرسش عبدالرحمان عوف، پاسخ «نه» داد، تا ثابت کند که حکومت به رای شخص حاکم ارتباطی نداشته، باید برخاسته از متن دستورهای الهی باشد.

### ۳. منشأ اجتماعی و مردمی

منشأ مردمی حاکمیت، از مقوله‌های پررنگی است که در نهج البلاغه بر آن تأکید شده است.



منشأ مردمی حکومت یعنی، صلاحیت مردم در جعل حاکمیت برای حاکم و هیئت حاکمه. درحقیقت، یعنی انتقال حاکمیت از مرحله مشروعیت ذاتی، به مقوله کارآمدی؛ به عبارتی، مردم هم حاکمیت را جعل، و هم آن را کارآمد می‌کنند. این مسئله‌ای است که در نهج البلاغه در موارد فراوانی بر آن اصرار شده است.

فما راعني الا والناس الي كعرف الضيع ينثالون الي من كل جانب حتى لقد وطئني  
الحسان و شق عطفاي مجتمعين حولي كريفضة الغنم... (همان: ۴۹)

هیچ امری مرا بر پذیرش خلافت و انداختن، مگر آنکه دیدم مردم همچون اجتماع موهایی دور گردن گرفتار، دور من اجتماع کردند (کنایه از شدت ازدحام مردم)، به من از هر جانب هجوم می‌آوردند تا آنکه حسن و حسنم زیر دستنویها رفتند و دو سوی جامه‌ام پاره شده، همچون گله‌های گوسفند پیرامونم گرد آمدند.

و در ادامه همین فرمایشات، حضرت می‌فرماید:

اما والذي خلق الحبة و براء النسمة لولا حضور الحاضر و قيام الحجة بوجود الناصر  
و ما اخذ الله على العلماء ان لا يقاتروا على كظفة ظالم و لا يغيبوا مظلوم لالقيت  
حبلها على غاربها و لسقيت آخرها بكأس اولها و لالقيتم دنياكم هذه ازهد عندي  
من عطفة عزير. (همان: ۵۰)

سوچند به آنکه دانه را بشکافت اگر حضور مردم در صحنه نبود و حجت بر وجود باوران نصی بود خلافت را بر روی کوهانش می‌افکندم و در پایان کار اول را انجام می‌دادم و نشان می‌دادم که دنیای شما در نظرم حقیرتر از عطسه بز می‌ماده است.

همچنین در نهج البلاغه آمده است:

اما بعد فقد علمتما و ان كنتما اني لم ارد الناس حتى ارادوني و لم ابايعهم حتى  
بايعوني و انكما ممن ارادني و بايعني و ان العامة لم يبايعني لسيلطان غالب. و لا لعرض  
حاضر فان كنتما بايعتماني طائعين، فارجعا و انكما ممن ارادني و بايعني و ان العامة  
لم يبايعني لسيلطان غالب و لا لعرض حاضر فان كنتما بايعتماني طائعين، فارجعا و توبا  
الي الله من قريب، و ان كنتما بايعتماني كارهين، فقد جعلتني لي عليكما السبيل  
باطهار كما الطاعة. اسراركما المعصية. (همان: ۴۴۵ و ۴۴۶ / ن ۵۴)

پس از یاد خدا و درود، شما آگاهید گرچه پنهان می‌دارید که من برای حکومت در بی مردم نرفته، آنان به‌سوی من آمدند و من قول بیعت نداده تا آنکه آنان با من بیعت کردند و شما دو نفر (طلحه و زبیر) از کسانی بودید که مرا خواسته و بیعت کردید. همانا بیعت مردم با من، نه از روی قدرتی مسلط بود، و نه برای به‌دست آوردن متاع دنیا، اگر شما دو نفر (طلحه و زبیر) از روی میل و انتخاب بیعت کردید، تا دیر نشده باز گردید و در پیشگاه خدا توبه کنید و اگر در دل به اکراه بیعت کردید، خود دانید؛ زیرا، این شما بودید که مرا در حکومت بر خویش، راه دادید.

علی علیه السلام در نامه‌ای به معاویه می‌نگارد:

انه بايعني القوم الذين بايعوا ابابكر و عمر و عثمان علي ما باعوهم عليه، فلم يكن للشاهد ان يختار، و لا للغائب ان يرد، و انما الشورى للمهاجرين والانصار، فان اجتمعوا علي رجل و سموه اماما كان ذلك لله رضي. فان خرج عن امرهم خارج بطعن او بدعة زدوه الي ما خرج منه، فان ابى قاتلوه علي اتباع غير سبيل المؤمنين و ولاة الله ما تولى. (همان: ۳۶۷ / ان ۶)

همانا کسانی با من بیعت کردند که با ابابکر و عمر و عثمان، با همان شرایط بیعت نمودند. پس آن‌که در بیعت حضور داشت نمی‌تواند خلیفه‌ای دیگر برگزیند، و آن‌که غایب است نمی‌تواند بیعت مردم را نپذیرد. و همانا شورای مسلمانان از آن مهاجرین و انصار است، پس اگر بر امامت کسی گرد آمدند، و آن را امام خود خواندند، خوشنودی خدا هم در آن است، حال اگر کسی کار آنان را نکوهش کند یا بدعتی پدید آورد، او را به جایگاه بیعت قانونی باز می‌گردانند. اگر سرپاز زد، با او پیکار می‌کنند. زیرا که به راه مسلمانان درنیامده، خدا هم او را در گمراهی وامی‌گذارند.

مسئله مهم در نوشتار فوق، تأکید بر نقش مردم در بیعت و واگذاری نهاد حاکمیت به امام و رهبر جامعه است، که البته اگر مردم او را به مسند حاکمیت نشانند، خداوند هم از این کار خشنود شده و به آن رضایت خواهد داد. و اگر کسی از بیعت او سرپاز زند، بر مردم است که با او از در جنگ درآیند، زیرا بیعت‌شکنی کرده است.

امام، بر لازم‌الاجرا بودن بیعت از جنبه سیاسی، تأکید دارند؛ چراکه، در صورت بیعت و سپردن امر حکومت بر حاکم، باید آن را اجرا یعنی از او اطاعت کنند؛ یعنی تا زمانی که مردم

با امام بیعت نکنند، شرعاً، او رئیس جامعه و دولت نخواهد بود. پس بیعت مردم با او به معنای اقرارشان به اطاعت از ایشان و التزام و پایبندی آنها به رهبری و قیادت او بوده؛ حاکم و خلیفه نیز، در چارچوب اهداف بیعت التزام و تعهد شرعی می‌یابد. (نوابی، ۱۳۸۱: ۲۰۳)

لم تکن بیعتکم ایای فتنه، و لیس امری و امرکم واحداً، انی اریدکم الله و انتم تردوننی لانفسکم. ایها الناس! اعبیونی علی انفسکم و ایم الله لانصفن المظلوم من ظالمه، و لا فودن الظالم بخرامته. حتی آورده منهل الحق و ان کائن کارها. (صبحی صالح، ۱۳۹۵، ۱۹۴ / کلام ۱۳۶)

بیعت شما مردم با من، بی مطالعه و ناگهانی نبوده، و کار من و شما یکسان نیست. من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خود می‌خواهید ای مردم! برای اصلاح خودتان مرا باری کنید. به خدا داد ستمدیده را از ظالم ستمگر بگیرم، و مهاد ستمگر را بفشارم و به آبشخور حق وارد سازم، گرچه میلی به آن نداشته باشد.

### عنصر نظارت در حکومت

از منظر نهج البلاغه، نظارت بر هیئت حاکمه، حاکمان و سیستم حکومتی، جهت جلوگیری از انحراف نهاد حاکمیت، امری بایسته و ضروری است. بیشترین نظارت بر نهاد حاکمیت، چنان که از نهج البلاغه برمی‌آید، نظارتی قوی توسط توده‌های اجتماعی است که معتقد به اسلام و حاکمیت‌اند. مردم بهترین حکم‌کنندگان درباره رفتار حاکمان‌اند. جامعه در نگاه جمعی خود، گرچه بدون تشکیلات و انسجام نهادینه عمل می‌نمایند، فوق یک تشکیلات منسجم و قوی عمل می‌کنند؛ از این رو، باید بر کار حاکمان نظارت قوی و دقیقی داشته باشند، آنان، هم نصب، و هم در هنگام ضرورت، عزل می‌کنند و هیچ عاملی، نه تمایزات اجتماعی و نه پایگاه طبقاتی، نه نوع گرایش‌های ایدئولوژیکی و... هیچ‌کدام، مانع وحدت و انسجام آنها و مانع نظارتشان بر کار حاکمان و والیان نیست.

اما حتی علیکم فالوفاء بالبیعة، والنصیحة فی المتهد والمغیب، والاجابة حین ادعوکم والطاعة حین امرکم. (همان، ۷۹ / خ ۳۴)

اما حق من بر شما، پایبندیتان به بیعت است و نصیحت کردنتان در غیبت و حضور، و اگر به بسیجتان می‌خوانم بی تأخیر و تردید پاسخ مثبت دهید.

امام در موردی دیگر می‌فرماید، اگر مردم، نظارت، دقت و بصیرتشان را از دست دهند، فتنه‌های سنگین بر امت اسلامی هجوم خواهند آورد؛ از این رو، مردم باید مراقب اوضاع باشند. علی علیه السلام برای نمونه، ماجرای فتنه بنی امیه را توضیح می‌دهد که از رهگذر فقدان بصیرت توده‌های اجتماعی و فقدان نظارت آنها بر اعمال حاکمان، رخ داده، و بر امت مستولی گردیده است.

در خطبه ۹۳، با زیر سؤال بردن ماجرای بنی‌تفاوتی مردم، فتنه امویان را به منزله نتیجه آن مطرح می‌فرماید:

ألا و ان اخوف الفتن عندي عليكم فتنه بني امية فانها فتنه عمياء مظلمة عمت خطتها و خصت بليتها و اصاب البلاء من ابصر فيها و اخطأ البلاء من عمي عنها، و ايم الله لتجدن بني امية لكم ارباب سوء بعدي، كالناب الضروس، تعذب بفيها و تحبسط بيدها و تزين برجلها و تمنع درها، لا يزالون بكم حتى لا يتركوا منكم الا نافعا لهم او غير ضائر بهم. ولا يزال بلانهم عنكم حتى لا يكون انتصار احدكم منهم الا كانتصار العبد من ربه و الصاحب من مستصحبه، ترد عليكم فتنهم شرها، مخشبة و قطعاً جاهلية، ليس فيها منار هدى و لا علم برى. (همان: ۱۳۸ / خ ۹۳)

آگاه باشید (که بر اثر فقدان بصیرت و نظارت گذشته شما) خواهید دید که فتنه‌ای پیش خواهد آمد و ترسناک‌ترین فتنه بر شما (خواهد بود) فتنه بنی‌امیه، که آن فتنه‌ای تاریک و فراگیر و بلایی خاص است، درمی‌یابد این بلا را شخص بصیر و خطا می‌کند فرد کور و فاقد بصیرت. قسم به خدا، بعد از من، خواهید دید بنی‌امیه را بر خودتان اربابانی بدنهاد، مانند شتری دیوانه و بدبخت، که با دهانش گاز می‌گیرد و با دستش سیلی می‌زند و با پایش لگد می‌زند و از دوشیدن شیرش، خود را بازمی‌دارند، پیوسته مصیبت آنها بر شما خواهد گشت به گونه‌ای که باقی نگذارد از شما، یا نفع‌رسانی را یا غیر ضرررسانی را، و بلای آنها بر طرف نخواهد شد، به گونه‌ای که یاری شما از آنها، همچون یاری بنده از صاحبش خواهد بود، فتنه کریه خود را بر شما وارد خواهند ساخت و خوف و

رعبی را بر شما مسلط خواهند کرد، که هیچ نشانه هدایت و پرچم فلاحی دیده نخواهد شد.

اجمالاً در سیستم حاکمیت، عنصر نظارت باید قوی، فعال و همه‌جانبه باشد.

### ساختار و جهت‌گیری قدرت حاکمیت در نهج البلاغه

قدرت، عبارت است از نیرو و اقتدار جمعی یا فردی که منجر به مطیع ساختن دیگران و به اطاعت و ادائش آنان می‌شود. هنگامی که قدرت از حالت ثبوتی، به مرحله تحقق عینی و اجتماعی درمی‌آید، اعمال قدرت و نفوذ دادن آن در سطح خرد یا کلان، اقتدار نامیده می‌شود. قدرت می‌تواند به گونه جبری و استبدادی، و به گونه منطقی، عقلانی، ارادی اجتماعی، و الهی ظاهر شود. حضرت سلیمان نمونه قدرت منطقی و الهی است که قدرتش هم از ناحیه خدا و هم از ناحیه مردم به ایشان وانهاده شده بود.

علی علیه السلام در خطبه شششنبه اشاره می‌کند که اقتدار حاکمیت، به دلیل کفایت‌های ذاتی که در وجود مبارکش قرار داشته میسر می‌گردد و به همین دلیل، از ناحیه خدا به او وانهاده شده است.

اما والله لقد خصها فلان و انه ليعلم ان محلي منها محل القلب من الرحي يتحدر عني السيل و لا يرقى الي الطير، (همان: ۴۸ / ح ۳)

قسم به خدا که پیراهن خلافت را فلانی، غاصبانه پوشید و حال آنکه می‌دانست جایگاه من در حکومت، همچون جایگاه سنگ آسیا در آن است. از وجود من سبیل علوم و دانش‌ها سراریز می‌شوند و پرواز اندیشه‌های عظیمتم را در نمی‌یابند.

اما حقیقت آن بود که خود آن حضرت، تصویری ارائه می‌دهد که به دلیل عدم اقبال مردم، قدرت ایشان تحقق عینی نیافته، به اقتدار مبدل نشد؛ یعنی از ناحیه مردم به او وانهاده نشد. از این رو، در نهج البلاغه از تمردهای فراوان و بی‌تفاوتی جامعه و مردم سخن می‌گویند. چنان‌که بارها و در مواقف مختلف این‌گونه سخن گفته‌اند.

يا اشياء الرجال و لا رجال. خلوم الاطفال و عقول ربات الحجال، لوودت اني لم ارکم و لم اعرفکم معرفة، والله جرت ندما و اعقتب سدما، فانالکم الله لقد ملستم قلبي

قیحا و شحنتم صدري غیظا و جر عنمونی ثغب التهمام انفاسا، و افسدتم علی رأیی بالخذلان والعصیان، حتی قالت قریش ان این ابی طالب رجل شجاع و لکن لا علم له بالحرب، لله ابوهم و هل احد منهم اشد لها مراسا و اقدم فیها مقاما منی، لقد نهضت فیها و ما بلغت العشرين، و ها اناذا قد ذرقت علی السنین و لکن لا رأی لمن لا یطاع. (همان: ۷۰ / خ ۲۷)

ای مردنمایان نامرد، طفل نمایان نازیرو، زن مانندگان بی خرد، ای کاش شما را ندیده بودم و هرگز نشناخته بودم. به خدا که پایان این آشنایی، پشیمانی و ندامت بود و دستاوردش، اندوه و حسرت. خدا شما را بکشد که دلم از دستتان پر خون است و سینه‌ام مالا مال از خشم. شما، بیایی جرعه اندوه و ناکامی به کامم ریختید و با نافرمانی‌تان و فرونهادن سختم، کارم را به هم درآمیختید. تا آنجا که قریش می‌گوید: پسر ابوطالب دلیر است، اما علم جنگ نمی‌داند. خدا به آنان خیر دهد، کدام یک از آنان، بیشتر از من در میدان‌ها و بیشتر از من، نبرد دلیران آموخته است؟ هنوز بیست سال نداشتیم که یا در معرکه پیکار نهادم و اکنون سالیان عمرم از شصت در فزون است، اما آن را که فرمان نبرد سررشته کار از دستش بیرون است.

چنان که مشاهده می‌شود، علی علیه السلام، شکوائیه قلب پاکش را در فقدان قدرت اجتماعی و عدم همراهی انسان‌های زبون بیان می‌نماید و این نوع درد دل‌ها در نهج البلاغه فراوان است.

ایها القوم الشاهدة ابدانهم، الغائبة عنهم عقولهم، المختلفة اهوائهم، المبتلی بها امرانهم صاحبکم طبع الله و انتم تعصونه و صاحب اهل الشام یعضی الله و هم یطیعونه، لوودت والله ان معاویة صارفنی بکم صرف الدینار بالدرهم فاخذ منی عشرة منکم و اعطانی رجلا منهم. (همان: ۱۴۲ / خ ۹۷)

ای گروهی که بدن‌هایتان حاضر است ولی عقل‌هایتان از شما غایب، گرایش‌هایتان مختلف، حاکمانش بر آنها مبتلا حاکم شما و همراهتان خدا را اطاعت می‌کند و شما نافرمانیش می‌کنید. ولی همراه و صاحب اهل شام (معاویة) خدا را معصیت کرده و آنها (مردم شما) فرمانبرش هستند، به خدا دوست دارم که معاویة شما را مانند دینار به درهم معامله می‌کرد. ده تن از شما را به او می‌دادم و یکی از او بازمی‌گرفتم.

با توجه به نامه‌ها، خطابه‌ها و سخنرانی‌ها و تصمیم‌گیری‌های امام، تفویض قدرت از مردم به امام ملموس و عینی است؛ قدرت تفویض شده، قدرتی است که از ناحیه مردم، به حاکم تفویض شده است. و نیز، همین مردم، با ثمر و سرپیچی خودشان، حاکمیت را دچار چالش و ناکامی می‌نمایند چنان‌که امام ناکامی خویش در تدلیم اهداف بلند الهی‌اش را با همین رویکرد متمرذانه مردم، بازگو نموده است.

فلما نهضت بالامر، نکثت طائفة و مرتت اخرى و قسط آخرون. (همان: ۴۹ / ح ۳)  
 اما همین‌که به امر حکومت قیام نمودم، گروهی بی‌مان شکستند و گروهی از دین خارج شده و گروهی راه ستمگری پیمودند. (ناکثین، قاسطین و مارقین)

مردم‌گرایی در حکومت علوی، نمودی جدی دارد، آن حضرت در بعد نظری و عملی، کاملاً به بوده اجتماع توجه دارد. با اهل نظر و خیرگان به رایزنی می‌پرداخت که در تاریخ، نمونه‌های فراوانی دارد؛ از جمله با عبدالله بن عباس و یاران دیگر در هنگامه جنگ صفین و سایر حرکت‌ها و برخوردهای سیاسی، اجتماعی و نظامی. امام علیه السلام، با آن شخصیت والا و تفکر و اندیشه عمیق، مردم را تشویق می‌فرماید که به او مشورت داده، در تصمیم‌گیری‌ها و رایزنی‌ها، یاریش دهند و در امور مشارکت نمایند.

امام علیه السلام، پس از بیعت با مردم چنین می‌فرماید:

بدانید که بدون توجه به نظر شما، کاری نمی‌کنم. کلیدهای اموال شما با من است ولی بدون رضایت شما، حتی یک درهم از آن برنمی‌دارم آیا رضایت می‌دهید؟ همگی گفتند: آری. (ابن ابی‌الحدید، ۱۹۸۷: ۱۳ / ۱۹۰)

و نیز فرمود:

یا اهل الکوفة! اذا ان خرجت من عندکم بغیر راحلتي و رحلي قانا خائن  
 ای اهل کوفه! آنگاه که من از نزد شما می‌روم، به غیر اسب و مرکب و  
 اثاثیه‌ام، پس بدانید که من بر شما حیانت ورزیده‌ام.

این موضع‌گیری‌ها، در نظام علوی، نشانگر این حقیقت است که آن امام بزرگ، در

سیستم حکومتی خویش، هرگز خیانت به مردم را روا نمی‌دارد و همواره در صدد رضایت خدا و رضایت مردم در سیستم حاکمیت است.

### نتیجه

امام علی علیه السلام در حوزه فلسفه سیاسی، با ارائه تئوری دینی حکومت، دولت، سیاست، ملک‌داری و شیوه ایجاد حکومت، مفهوم نوینی از حکومت دینی بازگو نموده است. بدین‌سان که، حکومت، سلطه جبارانه فردی مستبد بر مقدرات اجتماعی و جامعه انسانی نیست، بلکه پرتوی از سریان لطف و رحمت الهی بر عامه اجتماع بشری است. طعمه‌ای نیست که در دست طماعی حریص و شهوت‌رانی بی‌مایه قرار گیرد. از این جهت، حاکم، امین خدا و دست‌مهر و رحمت الهی است که با نهایت عطف و لطف بر سر فرزندان آدم و جامعه بشری کشیده می‌شود.

مشروعیت حکومت، منشأ ربانی، معنوی، قدسی و الهی داشته، کفایت ذاتی حاکم، شرط واگذاری حکومت، توسط خداوند به او بوده، مقبولیت اجتماعی، لازمه کارآمدی اوست. بنابراین، حکومت دینی، با تفویض الهی، به فردی صالح و شایسته روی می‌دهد. رشد عقلانی مردم و پذیرش ولایت و حاکمیت حاکم دینی، حاکمیت را کارآمد و عملیاتی می‌نماید.

در جمع‌بندی نهایی، نتایج به‌دست‌آمده از مباحث پیش‌گفته عبارت‌اند از:

- نهج البلاغه امام علی علیه السلام در بر دارنده تئوری و نظریه‌ای برای حکومت دینی است که از نظر مدل، شیوه، مبانی، راهبردها و استراتژی‌ها و اهداف، تمایز ساختاری روشنی با سایر حکومت‌های بشری و نفسانی دارد.

- حکومت در اندیشه دینی، ماهیتی الهی و ربانی داشته، مقبولیت مردمی موجب کارآمدی آن است.

- مشروعیت حکومت و حاکمیت، بسته به ماهیت الهی و دینی آن است. در غیر این صورت، به هر نامی که باشد، غیر مشروع است؛ گرچه همه مردم هم آن را پذیرا باشند.

- در نهج البلاغه، قدرت در حاکمیت دینی، ماهیت استبدادی و فردی نداشته، پرتوی از قدرت الهی است که در جهت اجرای مرام‌نامه‌های الهی، تحقق عدالت و کرامت انسانی پیش



می‌رود؛ و ماهیتی روحانی و معنوی این جهانی و آن جهانی دارد که حکومت پیامبر اکرم علیه السلام و امام علی علیه السلام مدل اجرایی آن است.

### منابع و مأخذ

۱. ابن ابی الحدید، ۱۹۸۷ م، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار العلم.
۲. روسو، ژان ژاک، ۱۳۶۸، نظریه قرارداد اجتماعی، ترجمه غلامحسین زیرک زاده، تهران، ادیب، چ هفتم.
۳. صبحی صالح، ۱۳۹۵ ق، نهج البلاغه، قم، مرکز البحوث الاسلامیه.
۴. علی بابایی، غلامرضا، اردیبهشت ۱۳۸۵، فرهنگ اصطلاحات علوم سیاسی، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۵. \_\_\_\_\_، بی تا، فرهنگ اصطلاحات روابط بین الملل، بی جا، بی تا.
۶. قلمداران، جیدر علی، ۱۳۵۸، حکومت در اسلام، تهران، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۷. مطهری، مرتضی، ۱۳۵۴، سیری در نهج البلاغه، تهران، صدرا.
۸. نوایی، علی اکبر، ۱۳۸۱، نظریه دولت دینی، قم، دفتر نشر معارف.